

قدیم‌ترین نسخهٔ خطی دیوان حافظ

سید محمد باقر کمال‌الدینی^۱

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

به قرآنی که اندر سینه داری^۲

مقدمه

مطالعه، تحقیق و تصحیح متون نظم و نثر هیچ‌گاه به پایان نخواهد رسید، چرا که در هر زمان امکان یافتن نسخه‌های جدید و باارزش‌تری از آن متون وجود دارد. این امر در مورد دیوان حافظ مصداق بیشتری دارد، زیرا علاوه و توجه مردم به حافظ در هر زمانی باعث به وجود آمدن نسخه‌های متعدد، اعم از کامل و برگزیده، از دیوان او شده است. نگارنده در این مقاله قصد دارد یکی از کهن‌ترین نسخه‌های دیوان حافظ را، که در سفر مطالعاتی به کشور تاجیکستان دیده است، برای اطلاع و آشنایی محققان معرفی کند.

دربارهٔ حافظ

بزرگ‌ترین شاعر قرن هشتم هجری و یکی از معروف‌ترین شاعران زبان فارسی در ایران و

۱. دانشگاه پیام نور یزد

۲. حافظ، تصحیح فروزینی و غنی، موسسهٔ نشر جهان دانش، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۵۶.

جهان است که برای اکثریت علاقه‌مندان به شعر و ادب فارسی شناخته شده است و نیاز به معرفی ندارد. شعر حافظ، زبان دل مردم اعم از عامی و تحصیل‌کرده، شهری و روستایی، کوچک و بزرگ و... است که از روزگاران گذشته تا امروز با آن مأنوس بوده‌اند. منبع اصلی الهامات حافظ، قرآن است و حافظ به مدد قرآن، احادیث و تفاسیر، نکات زیبا و تعبیرات دلنشینی در دیوانش خلق کرده است.

دیوان حافظ

شعر حافظ از همان آغاز مورد توجه مردم قرار گرفت و هرچند صنعت چاپ موجود نبود، در سینه‌های علاقه‌مندان ثبت و ضبط شد. اولین چاپ دیوان حافظ حدود سال‌های ۱۲۱۲ق در لکهنو انجام شد و از آن زمان تا کنون صدها بار در ایران و دیگر نقاط جهان به چاپ رسیده است. معروف‌ترین چاپ‌های دیوان حافظ تا امروز عبارت‌اند از: خلخالی در سال ۱۳۰۶ ش، پشمان در سال ۱۳۱۵ ش، قزوینی ۱۳۲۰ ش، خانلری ۱۳۲۷ ش، انسجوی ۱۳۴۲ ش و...^۱

معرفی کهن‌ترین نسخه دیوان حافظ

دست‌نوشته‌ای از حافظ که در این مقاله معرفی و اختلافات آن با نسخه قزوینی و غنی آورده می‌شود، مورخ سال ۸۰۷ ق / ۱۴۰۴ م است که در مقایسه با قدیم‌ترین نسخه چاپ قزوینی یعنی نسخه خلخالی (مورخ ۸۲۷ ق) بیست سال به زمان حافظ نزدیک‌تر است. این نسخه که به نظر می‌رسد قدیم‌ترین دست‌نوشته دیوان حافظ نیز باشد، شامل ۴۱ غزل و دو قطعه است که در حاشیه کلیات عبید زاکانی در شانزده ورق نوشته شده است و به شماره ۵۵۵/۱۵ در گنجینه دست‌نوشته‌های انستیتوی شرق‌شناسی و میراث خطی آکادمی علوم تاجیکستان وجود دارد. نگارنده امیدوار است معرفی این نسخه محققان را در باب حافظ‌شناسی کمک کند.

مشخصات نسخه

«نستعلیق شکسته زیبا و نسخ خوش خط، ۸۰۷ ق، ۱۶ ورق، ۱۴ در ۱۹ سانتیمتر، متن نسخه دارای ۴۱ غزل و دو قطعه است. این نسخه مکمل قدیم‌ترین نسخه اشعار شاعر باشد.»^۲

۱. همان، صص شانزده تا بیست.

۲. سید علی موجانی و امریزدان علی مردان، فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، ج ۱، مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۶ ش.

ابیات موجود در نسخه و مقابله آن‌ها با نسخه قزوینی و غنی
(ده غزل به عنوان نمونه)

یک

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان زلف^۱ بگشاید
ز تاب زلف^۲ مشکینش چه خون افتاد در دلها
مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم
جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محملها
به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آری^۳
نهان کی ماند آن رازی کز آن^۴ سازند محفلها
حضوری گر همی خواهی مشو غایب ازو^۵ حافظ
متی ما تلق من تهوی دع الدنيا واهلها

دو

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
به خال هندوش^۶ بخشم سمرقند و بخارا را
بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکسنا باد و گلگشت مصلرا
فغان کین لولیان شوخ شیرین‌کار شهر آشوب
چنان بردند صبر و دل^۷ که ترکان خوان یغما را

۱. (پانوشت‌ها همه ارجاع به نسخه قزوینی است).

۲. کزو

۳. آخر

۴. از دل

۵. هندویش

۶. جمع

۷. ازو غایب مشو

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
 به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
 حدیث از مطرب و نی^۱ گو و راز دهر کمتر جو
 که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را
 من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
 که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را
 بدم گفتی و خرسندم جزاک الله نکو گفتی^۲
 جواب تلخ می زبید لب لعل شکر خارا
 نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستر^۳ دارند
 جوانان سعادت مند پسند پیر دانا را
 غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
 که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

سه

ساقی به نور باده برافروز جام ما	مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم	ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان	کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما ^۴
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق	ثبت است بر جریده عالم دوام ما ^۵
ترسم که صرفه ای نبرد روز بازخواست	نان حلال شیخ ز آب حرام ما ^۶
ای باد اگر به گلشن احباب بگذری	زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما
گو نام ما ز یاد به عمدا چه می بری	خود آید آن که یاد نباشد ^۷ ز نام ما
حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان	باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما
دریای اخضر فلک و کشتی هلال	هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

۱. می ۲. اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم

۳. دوست تر ۴. با بیت بعد پس و پیش آمده است.

۵. بعد از بیت هفتم بیت زیر اضافه دارد:

مستی به چشم شاهد دل بند ما خوشست

۶. این بیت پس از بیت اضافه شده قرار دارد.

زان رو سپرده اند به مستی زمام ما

۷. نیاری

چهار

ساقیا آمدن عید مبارک باد
وان مواعید که کردی مرواد از یادت
در شگفتم که درین مدت ایام فراق
برگرفتی ز حریفان دل و دل می دادت
برسان بندگی دختر رزگو به درآی
که دم و همت ما کرد ز بند آزادت
شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست
جای غم باد هر^۱ آن دل که نخواهد شادت
شکر ایزد که ازین باد^۲ خزان رخنه نیافت
بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت
چشم بد دور کزان تفرقه خوش^۳ باز آورد
طالع نامور و دولت مادرزادت
حافظ از دست مده صحبت^۴ این کشتی نوح
ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

پنج

به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست
که مونس دم صبحم دعای دولت تست
سرشک من که ز طوفان نوح دست ببرد^۵
ز لوح سینه نیارست نقش مهر تو شست
بکن معامله ای وین دل شکسته بخر
که با شکستگی ارزد به صد هزار درست
سلامتم به خرابی مکن که مرشد عشق
حوالتم به خرابات کرد روز نخست^۶

۱. مر
دولت

۲. ز تاراج
۵. برد

۳. تفرقه ات
۶. این بیت را ندارد.

زبان مور به آصف دراز گشت و روان^۱
 چرا که^۲ خاتم جم یاوه کرد و باز نجست
 دلا طمع مبر از لطف بی نهایت دوست
 چو لاف عشق زدی سر بیاز چابک و چست^۳
 مرنج حافظ و از دلبران حفاظ مجوی
 گناه باغ چه باشد چو این گیاه نرست

شش

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست
 بسیار باده که بنیاد عمر بر بادست
 غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
 ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست
 چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب
 سرش عالم غییم چه مژده ها دادست
 که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
 نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
 ترا ز کنگره عرش می زنند صفر
 ندانمت که در این دامگه چه افتادست
 نصیحتی کننت یادگیر و در عمل آر
 که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
 مگو درستی عهد از جهان سست نهاد
 که این عجوزه^۴ عروس هزار دامادست^۵
 غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
 که این لطیفه عشقم ز رهروی یادست

۲. که خواجه

۱. رواست

۳. بعد از این، دو بیت اضافه دارد:

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست
 شدم ز دست تو شیدای کوه و دشت و هنوز

که از دروغ سهروی گشت صبح نخست
 نمی کنی به ترحم نطق سلسله سست

۵. این بیت بعد از بیت نهم قرار گرفته است.

۴. عجوز

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
 که بر من و تو در اختیار نگشادست
 نشان عهد^۱ وفانیست در تبسم گل
 بنال بلبل عاشق که جای فریادست
 حد چه می‌بری ای سست‌نظم بر حافظ
 قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

هفت

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است
 شمشاد سایه پرور من^۲ از که کمترست
 ای نازنین صنم^۳ تو چه مذهب گرفته‌ای
 کت خون ما حلالتر از شیر مادرست
 چون نقش غم ز دور بینی شراب خواه
 تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست
 از آستان پیر مغان سر چرا کشیم
 دولت در این^۴ سرا و گشایش بر این^۵ درست
 در راه ما شکسته‌دلی می‌خرند و بس
 بازار خودفروشی از آن راه دیگرست^۶
 دی وعده داد و صلح و در سر شراب داشت
 امروز تا چه گوید و بازش چه در سرست^۷
 یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
 صد بار گرچه^۸ می‌شنوم نامکررست
 شیراز و آب رکنی و این باد خوش‌نسیم
 عیش مکن که آب^۹ رخ هفت‌کشورست

۳. پسر
 ۶. این بیت را ندارد.
 ۸. کز هر زبان که

۲. خانه پرور ما
 ۵. آن

۱. عهد و
 ۴. آن
 ۷. با بیت بعد پس و پیش آمده است.
 ۹. خال

فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست
تا آب ماکه منبعش الله اکبرست
ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم
با پادشاه بگویی که روزی مقدرست
حافظ چه طرفه شاخ نباتی است کلک تو
کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکرست

هشت

روضه خلدبرین خلوت درویشانت
مایه محتشمی خدمت درویشانت
کنج^۱ عزلت که طلسمات عجایب دارد
فتح آن در نظر رحمت درویشانت
قصر فردوس که رضوانش به درباری رفت
منظری از چمن نزهت درویشانت
آنکه^۲ زر می‌شود از پرتو آن قلب سیاه
کیمیاییست که در صحبت درویشانت^۳
دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال
بی‌تکلف بشنو دولت درویشانت
گنج فارون که فرو می‌رود^۴ از قهر هنوز
از کران تا به کران لشکر ظلمت ولی
از ازل تا به ابد فرصت درویشانت
روی مقصود که شاهان به دعا می‌طلبند
منظرش^۵ آینه طلعت درویشانت

۱. گنج ۲. آنچه

۳. بعد از این، بیت زیر اضافه دارد:

آنکه پیش بنهد تاج تکبر خورشید کبریاییست که در حشمت درویشانت

۴. می‌شود ۵. این بیت پس و پیش آمده است.

۶. مظهرش

ای توانگر مفروش این همه نخوت که تو را
 سر و زر در کنف همت درویشانست
 حافظ آنجا به ادب باش که سلطان و ملک
 همه در بندگی حضرت درویشانست^۱
 بنده آصف عهدم که در این سلطتش^۲
 صورت خواجگی و سیرت درویشانست

نه

روزگاریست که سودای بتان دین منست
 غم این کار نشاط دل غمگین منست
 دیدن لعل^۳ ترا دیده جان بین باید
 وین کجا مرتبه چشم جهان بین منست
 یار من باش که زیب فلک و زینت دهر
 از مه روی تو و اشک چو پروین منست
 تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد
 خلق را ورد زبان مدحت و تحسین منست
 دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
 کین کرامت سبب حشمت و تمکین منست
 رسم عاشقکشی و شیوه شهر آشوبی
 کار آن شوخ سیه چرده شیرین منست^۴
 واعظ شحنه شناس این عظمت گو مفروش
 زانکه منزلگه سلطان دل مسکین منست
 حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان
 که لبش جرعه کش خسرو شیرین منست^۵

۱. به جای این بیت، بیت زیر آمده است:

حافظ از آب حیات ازلی می خواهی

۲. من غلام نظر آصف عهدم کو را

۴. این بیت را ندارد.

۵. قبل از این، بیت دیگری نیز دارد:

منبعش خاک در خلوت درویشانست

۳. روی

ز گریه مردم چشم نشسته در خونست
 بین که در طلبت حال مردمان چونست
 به یاد لعل تو و آن دو چشم میگونت^۱
 ز جام غم می لعلی که می خورم خونست
 ز مشرق سر کوی^۲ آفتاب طلعت تو
 اگر طلوع کند طالعم همایون است
 حکایت لب شیرین کلام فسرهادست
 شکنج طره لیلی مقام مجنونست
 دلم بگو که قدمت همچو سرو دلجویت
 سخن بگو که کلامت لطیف و موزونست
 ز دور باده به جان راحتی رسان ساقی
 که رنج خاطر از جور دور گردونست
 از آن زمان که ز چنگم^۳ برفت رود عزیز
 کنار دامن من همچو رود جیحونست
 چگونه شاد شود اندرون غمگینم
 به اختیار که از اختیار بیرونست
 ز بیخودی طلب یار می کند حافظ
 چو مفلسی که طلبکار گنج قارونست

مطلع سایر غزلیات و دو قطعه آخر

- | | | |
|----|-------------------------------------|------------------------------------|
| ۱۱ | دل سرراهبرده محبت اوست | دیده آینه دار طلعت اوست |
| ۱۲ | سر ارادت ما و آستان حضرت دوست | که هرچه بر سر ما می رود ارادت اوست |
| ۱۳ | مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست | تاکنم جان از سر رغبت فدای نام دوست |

که میفیلان طریقش گل و نسرین منست
 ۲. کو

یارب این کعبه مقصود تماشاگاه کیست
 ۱. به یاد لعل لب و چشم مست میگونت
 ۳. از آن دمی که ز چشم

- ۱۴ روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست
- ۱۵ یارب این شمع دل افروز ز کاشانه کیست
- ۱۶ جز آستان توام در جهان پناهی نیست
- ۱۷ دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت
- ۱۸ عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
- ۱۹ صبحدم مرغ چمن با گل نخواستگفت
- ۲۰ حسنت به اتفاق ملاححت جهان گرفت
- ۲۱ شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
- ۲۲ یارب سببی ساز که یارم به سلامت
- ۲۳ ای غایب از نظر به خدا می سپارم
- ۲۴ مدام مست می‌دارد نسیم جعد گیویت
- ۲۵ آنکه رخسار تو را رنگ گل^۳ نرین داد
- ۲۶ آنانکه خاک را به نظر کمی میکنند
- ۲۷ خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز
- ۲۸ دلم ربوده^۵ لولی و شبست شورانگیز
- ۲۹ گلعداری ز گلستان جهان ما را بس
- ۳۰ جانا تو را که گفت که احوال ما مپرس
- ۳۱ باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش
- ۳۲ اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
- ۳۳ فکر بلبل همه آنت که گل شد یارش
- ۳۴ شرابی مست^۹ می‌خواهم که مردافکن بود زورش
- ۳۵ در عهد پادشاه خطابخش جرم‌پوش
- ۳۶ ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
- ۳۷ دلم رمیده شد و غافل من درویش
- در غنچه‌ای هنوز و صدت عندلیب هست
- جان ما سوخت نپرسید^۱ که جانانه کیست
- سر مرا به جز این در حواله گاهی نیست
- بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت
- که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
- ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت
- آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت
- فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت
- باز آید و برهاند از بسند سلامت
- جانم بسوختی و به جان^۲ دوست دارم
- خرابم می‌کند هر دم فریب چشم جادویت
- صبر و آرام تواند به من مسکین داد
- آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند
- پیش از آن دم^۴ که شود کاسه سر خاک انداز
- دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز
- زین چمن سایه آن سرو جهان^۶ ما را بس
- بیگانه گرد و قصه هیچ آشنا مپرس
- وین سوخته را محرم اسرار نمان باش
- رفیق حجره^۷ و گرمابه و گلستان باش
- گل در آن فکر^۸ که چون عشو کند در کارش
- مگر یکدم بر آسایم^{۱۰} ز دنیا و شر و شورش
- حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله‌نوش
- دلم از عشو^{۱۱} یا قوت شکرخای تو خوش
- که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش

۱. پرسید

۴. بیشتر زان

۷. حریف خانه

۱۰. که تا یکدم بیاسایم

۲. دل

۵. رمیده

۸. گل در اندیشه

۱۱. شیرین

۳. گل و

۶. روان

۹. شراب تلخ

۳۸	ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش	بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش
۳۹	هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایل	هر کسو شنید گفتا لله در قایل
۴۰	ای نور چشم من سخنی هست و ^۱ گوش کن	چون ساغر ت پر است بنوشان و نوش کن
۴۱	تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی	ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی
۴۲	پادشاهها لشکر توفیق همراه تواند	خیز اگر بر عزم نخچیر ^۲ جهان ره می‌کنی ^۳
۴۳	آن کیست تا به حضرت سلطان ادا کند	کسز جور دور گشت شریک بها پدید ^۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. واو ندارد.

۲. تسخیر

۳. در نسخه تاجیکستان، قبل از قطعه این مطالب آمده است: در حالی که منادمه اهل فضل را در شیراز به (؟) هفت نیم خواستند کرد، و زرا (؟) پادشاه سعید شاه شجاع با نگاه التفات بفرمود و زیاده فرمود و مولانا محمد حافظ این قطعه گفته، رحمة الله.

۴. این قطعه در نسخه قزوینی نیست. همچنین در نسخه تاجیکستان، قبل از قطعه عبارت زیر وجود دارد: ایضاً مولانا محمد را به دریاب آن که مولانا سعدالدین را قضای فارس داده بودند و الشیخ فرید را منصب ندیمی.